



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۸۳	تاریخ درس:	۱۴۰۰/۰۱/۱۴
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	تجری			
عنوان فرعی ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۵	دلیل اول: اطلاقات ادله اولیه تکلیف			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

بحث در تقریبی بود که استاد شهید برای حرمت فعل متجری به بیان کردند و بعد خود استاد شهید از این تقریب جواب دادند و خلاصه تقریب این بود که حرمت به ذات شرب خمر واقعی نمی تواند تعلق بگیرد زیرا در اختیار عبد نیست؛ آنچه در اختیار عبد است، شرب الخمر معلوم کونه شرب الخمر است و در این فعل یعنی «شرب الخمر معلوم کونه شرب الخمر» فرقی بین متجری و عاصی نخواهد بود و هر دو این کار را انجام دادند. پاسخ استاد شهید چند بند داشت؛ یعنی ما طی چند بند این پاسخ را بیان کردیم تا روشن تر باشد و فهم مطلب ایشان آسان تر باشد.

بند اول این بود که ایشان فرمودند موضوعات احکام بر دو قسمند: موضوعاتی که تحت تکلیف می روند، و موضوعاتی تحت تکلیف نمی روند؛ بلکه مفروض الوجود تلقی می شوند؛ مثلاً می گوید اکرم العالم، در اینجا نمی گوید برو عالم را ایجاد کن و بعد اکرامش کن؛ در اینجا عالم تحت تکلیف نرفته است که ایجاد آن لازم باشد؛ بلکه می گوید اگر عالمی بود، او را اکرام کن؛ اگر عالمی نبود دیگر اکرم وجود ندارد؛ این یک سنخ از تکالیف است. سنخ دیگر تکالیف آن است که خود موضوع نیز تحت تکلیف رفته است؛ ایشان تشبیه می کنند مثل اینکه دکتر به مریضش می گوید برو فلان دارو را مصرف کن؛ یعنی باید بری آن دارو را بخری یا تولید کنی و بعد مصرف کنی؛ وقتی می گوید این کار را بکن، در اینجا موضوع تکلیف، تحت تکلیف رفته است؛ اگر مثلاً به شما گفتند با آب وضو بگیرید، یعنی باید آب را تهیه کنید و با آن وضو بگیرید؛ گاهی موضوع تحت تکلیف می رود. این بند اول.

بند دوم این بود که در جایی که موضوع تحت تکلیف رفته است و مکلف باید موضوع را به وجود آورد؛ مکلف که می‌خواهد آن موضوع را به وجود آورد، گاهی دچار خطا می‌شود - برخلاف قسم اول که خطا در آنها معنا ندارد زیرا تکلیف روی موضوع مفروض الوجود می‌رود؛ اگر موجود بود، تکلیفی هست و اگر موجود نبود، تکلیفی نیست اصلاً و دیگر خطا در امثال تکلیف معقول نیست؛ اما - در این قسم دوم که موضوع تکلیف تحت تکلیف رفته و مکلف در تشخیص موضوع خطا می‌کند، یعنی اگر مولا به عبد گفت که فلان دوا را بخور یا باید فلان غذا را بخوری که معنایش این است که باید فلان غذا یا دوا را تهیه کنی؛ عبد ممکن است برود دارو یا غذا را تهیه کند و در تهیه آن دچار اشتباه شود؛ در این قسم از تکالیف، خطا در ایجاد موضوع کاملاً متصور است. آنوقت ایشان می‌فرماید این خطا، گاهی خطای مستوعب است و گاهی خطای غیر مستوعب؛ یعنی گاهی تشخیص موضوع برای مکلف طوری است که او همیشه در تشخیص موضوع خطا می‌کند؛ اگر چنین باشد، ایشان می‌فرماید این تکلیف از او ساقط است زیرا معنایش این است که قدرت بر امثال این تکلیف ندارد؛ زیرا مکلف است بر ایجاد موضوع اما هیچوقت نمی‌تواند موضوع را ایجاد کند و هر گاه بخواهد موضوع را ایجاد کند، خطا می‌کند و موضوع حقیقی را ایجاد نمی‌کند؛ اینجا ایشان می‌فرماید ما ملتزم به سقوط تکلیف می‌شویم. اگر خطا، خطای مستوعب نباشد؛ بلکه خطای جزئی باشد که در برخی از مصادیق خطا می‌کند، در اینجا تکلیف، تکلیف غیر مقدور نخواهد بود برخلاف جایی که اگر خطای او مستوعب باشد که در آن صورت هیچ یک از مصادیق حقیقی موضوع در اختیار او نیست لذا وجود تکلیف در آنجا، تکلیف غیر مقدور می‌شود؛ اما اگر در برخی موارد خطا می‌کند؛ ایجاد موضوع به نحو کان ناقصه در اختیار او نیست؛ اما ایجاد موضوع به نحو کان تامه که به اختیار او است. بعضی از مصادیق موضوع نیز که مطابقت با واقع داشته باشند به این معناست که ایجاد موضوع برای او مقدور است علی نحو وجود ما؛ اما به نحو کان ناقصه از اختیار او خارج است یعنی اینکه بخواهد تکلیفی را به او بگویند و بگویند این فعل و تکلیف خاص را مطابق با واقع انجام بده؛ این از قدرت او خارج است؛ یعنی به نحو کان ناقصه نمی‌توان تکلیف را به او متوجه نمود؛ اما به نحو کان تامه می‌توان تکلیف را متوجه او نمود؛ همین کافی است که در برخی از موارد امکان امثال تکلیف برای او وجود داشته باشد. این هم بند دیگر فرمایش ایشان بود.

حاصل کلام این شد که اگر موضوع تکلیف، موضوعی باشد که ولو در برخی از مصادیقش امکان تطابق با واقع وجود دارد، این مقدور است و خارج از قدرت نیست. بنابراین تعلق امر یا نهی مثل لا تشرب، به خمر واقعی مقدور است زیرا برخی از معلوم الخمریه‌هایی که او قصد شرب آن را می‌کند، مطابق با واقع هستند؛ وقتی که برخی از معلوم الخمریه‌ها مطابق با واقع بودند؛ پس می‌تواند تکلیف به شرب خمر واقعی تعلق بگیرد زیرا شرب خمر واقعی تحت قدرت اوست بنابراین در موارد نهی و امر شارع، نهی و امر به امثال واقعی تعلق گرفته نه به فعل معلوم کونه متعنونا بذلک العنوان؛ لا تشرب، متعلق نشده است به خمری که معلوم کونه شرب

الخمر؛ تا گفته شود متجری نیز چنین کاری را انجام می‌دهد و متجری و عاصی در ارتکاب چنین کاری یکسانند؛ نه خیر؛ آنچه متعلق نهی است، شرب خمر واقعی است؛ لذا متجری مرتکب معصیت نشده است و فعل متجری به معصیت حساب نمی‌شود. این حاصل جواب استاد شهید بود.

اصل تقریب اشکالی که استاد شهید بیان کردند را ما قبول داریم و این تقریب اشکالی که ایشان بیان کردند را ما بر تقریب میرزای نائینی ترجیح می‌دهیم؛ تقریب مختصری است که در آن جان مطلب را فرموده‌اند؛ اما بر جواب استاد شهید دو اشکال داریم:

اشکال اول این است که ایشان فرمودند تکلیف به غیر مقدور محال است و در آن فرضی که خطا، خطای مستوعب بود گفتند تکلیف به واقع تکلیف به غیر مقدور می‌شود و این محال است. ما در محل خود اثبات کرده‌ایم که قدرت، شرط تکلیف نیست؛ بلکه قید امثال است. یا به تعبیر دقیق‌تر: قدرت، شرط تنجز تکلیف است، نه شرط اصل تکلیف. ملاک و جعل و وصول و فعلیت تکلیف نیازی به قدرت مکلف ندارد و ممکن است تکلیفی موضوعش بالفعل شود مثلاً اگر تکلیف به قتل ترامپ شد، موضوعش محقق است و تکلیف هم واصل است و ملاک هم تام است اما قدرت بر اجرای چنین تکلیفی وجود ندارد؛ یعنی این تکلیف تمام مراحل خودش را طی کرده؛ هم ملاک دارد و هم جعل شده و هم واصل شده و هم موضوع این تکلیف تحقق خارجی پیدا کرده اما قدرت وجود ندارد. قدرت شرط تنجز تکلیف است؛ یعنی شرط استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب است؛ اگر من قدرت بر انجام تکلیفی نداشتم با اینکه تمام مراحل تکلیف طی شده است، اینجا عقل می‌گوید که قبیح است که مولا مکلف را بر چنین تکلیفی عقاب کند. حوزه عقل، حوزه تنجز تکلیف است یعنی استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب بر مخالفت؛ اینجا است که قدرت شرط تنجز تکلیف است نه شرط اصل تکلیف. بنابراین بر فرض که قدرت بر امثال نهی از شرب خمر واقعی وجود نداشته باشد، تکلیف که هست و تکلیف که می‌تواند وجود داشته باشد؛ اینکه من قدرت ندارم که شرب خمر واقعی انجام دهم، مانع از نهی از شرب خمر واقعی نیست؛ لذا نهی به شرب خمر واقعی خورده است و لو اینکه من قدرت بر امثال شرب خمر واقعی نداشته باشم. اینکه گفته شود که متعلق تکلیف شرب خمر واقعی نیست به این دلیل که قدرت بر شرب خمر واقعی وجود ندارد، حرف غلطی است؛ بلکه تکلیف به شرب خمر واقعی خورده است و لو قدرت بر شرب خمر واقعی وجود نداشته باشد. بنابراین وقتی حرمت به شرب خمر واقعی خورده، تطبیق این شرب خمر واقعی بر واقع مقدور من نیست؛ خوب نباشد؛ اما اگر مکلف مرتکب شد و رفت و شرب خمري انجام داد که اتفاقاً مطابق با واقع بود، اینجا تکلیف به او می‌خورد و عقاب هم به او می‌خورد زیرا تکلیف واقعی را مخالفت کرده و مخالفت با تکلیف، عقاب آور است. می‌خواهیم عرض کنیم که این برهان ایشان که «چون شرب خمر واقعی خارج از قدرت است پس تکلیف به آن تعلق نگرفته است» حرف غلطی است؛ این اشکال اول ما.

مطلب دوم: نه علم به اینکه مآتی به مطابق با مأمور به باشد (یعنی نه علم به متعلق تکلیف) و نه اختیاری بودن متعلق تکلیف یا بگویند ارادی بودن متعلق تکلیف؛ هیچکدامشان تحت تکلیف نمی‌روند و قید متعلق تکلیف نیستند بلکه حیثشان، حیث تعلیلی است نه حیث تقییدی. یعنی کون متعلق تکلیف معلوماً و یا کون متعلق تکلیف، اختیاریاً، یا بگویند مقدوراً – به معنای اختیاراً – این تحت تکلیف نمی‌رود؛ بلکه تکلیف به ذات الفعل می‌خورد و می‌گوید: صلّ، زکّ، حجّ؛ خب اگر علم پیدا کرد، اینجا قدرت بر اتیان برای او حاصل می‌شود و اگر علم پیدا نکرد، قدرت بر اتیان برای او حاصل نمی‌شود. یا مثلاً بر فرض آنجایی که اراده بر این فعل ندارد، یعنی قدرت بر فعل ندارد به این معنا که مانعی از او سلب اراده کرده است و نمی‌تواند اراده کند، این نیز نوعی سلب قدرت است، مثلاً دست و پای او را بسته‌اند که این مانع، مانع از اراده الفعل است؛ اینجا این مانع، مانع از ایجاد الفعل به وسیله عبد است نه اینکه مانع، مانع از تکلیف باشد؛ تکلیف نخورده به فعل مقید به اراده یا اختیار؛ یا فعل مقید به علم؛ تکلیف به ذات الفعل خورده است؛ منتهی وجود الارادة و وجود العلم که علم نیز شرط در اراده است یعنی اگر علم نبود، دیگر ارادة الفعل مقدور نیست و برای اینکه ارادی شود باید علم به فعل پیدا کند علم «بگونه هو هذا الفعل الذي امر به المولى» و «علم بگونه هذا الفعل هو الفعل الذي نهى عنه المولى». این علم یا آن اراده، هر دو شرط ایجاد الفعل و امثالند؛ نه شرط تکلیف؛ و به عبارت دیگر حیثیت تعلیلیه امثالند نه حیثیت تقییدیه تکلیف؛ بنابراین تکلیف روی فعل معلوم نرفته یا روی فعل مقدور به معنای قدرت ارادی و اختیاری نرفته است؛ بلکه تکلیف بر سر خود فعل رفته است و اگر اراده‌ای نبود – یعنی قدرت به معنای اراده – وجود نداشت، در اینجا معذور است؛ همان که گفتیم که شرط در تنجز است و یا اگر علم نداشت باز هم در اینجا مکلف معذور است؛ نه اینکه تکلیف برداشته شده باشد. این اشکال دوم ما بر فرمایش استاد که اختیار و علم هیچ یک تحت تکلیف نمی‌رود تا در صورت عدم اختیار یا عدم علم، تکلیف برداشته شود.

بعد از بیان این دو اشکالی که از جواب استاد شهید گرفتیم به جواب صحیح از اصل تقریب می‌پردازیم؛ گفتیم جواب صحیح از تقریبی که به وسیله آن حرمت تجری اثبات می‌شد، که حاصلش این بود که فعل معلوم گونه شرب خمر می‌تواند متعلق تکلیف باشد؛ شرب خمر واقعی چون خارج از اختیار است نمی‌تواند متعلق تکلیف باشد. جواب [صحیح از این تقریب چنین است]:

اولاً در مقدور بودن متعلق تکلیف این مقدار کافی است که متعلق تکلیف، جامع بین مقدور و غیر مقدور باشد. جامع بین المقدور و غیر المقدور، مقدور. مثلاً فرض کنید که ذهاب الی مکه چند حصه دارد؛ یک حصه این است که الان در ظرف یک ساعت به مکه بروم، یک حصه اینکه من پیاده بروم تا مکه و... و یک حصه‌اش این است که من بلیط بگیرم و ویزا بگیرم و سوار هواپیما شوم و به مکه بروم؛ همین که یک حصه از

حصه‌های ذهاب الی مکه مقدور باشد، ذهاب الی مکه برای این انسان مقدور است. برای اینکه یک جامع مقدور مکلف باشد، همین مقدار کافی است که برخی از مصادیق آن جامع تحت قدرت باشد.

به نظر ما در تکالیف الهی آنچه متعلق تکلیف است، ذات الفعل بما هو هو است؛ نه ذات الفعل معلوم. همین که بعضی از ذات الفعل‌های واقعی تحت قدرت باشند، کفایت می‌کند و همین که برخی از مصادیق شرب الخمر، شرب الخمر واقعی است، معلوم می‌شود جامع شرب الخمر واقعی مقدور است. حالا اینکه این شرب الخمر خاص، شرب الخمر واقعی است یا نیست، حرف دیگری است. مقدوریت بعضی از حصص برای مقدوریت جامع کفایت می‌کند؛ پس جامع شرب الخمر واقعی که جامع است بین شرب الخمری که معلوم است شرب الخمر است و یا شرب الخمر واقعی‌ای که نمی‌داند که شرب الخمر است، این جامع مقدور است و وقتی جامع شرب الخمر واقعی مقدور است، ظاهر ادله این است که نهی و امر به ذات الفعل خورده است؛ گفته: اقم الصلاة؛ لا تشرب الخمر؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱؛ و این اجتناب الخمر، مقدور است زیرا بعضی از حصص اجتناب خمر واقعی مقدور است و این کفایت می‌کند و لو اینکه کونه شرب الخمر معلوم در این حصه شاید مقدور نباشد اما کونه شرب الخمر واقعا مقدور است.

جواب دوم برای آن تقریبی که برای حرمت تجری آورده شده، همان است که در خلال مباحث به آن اشاره کردیم که علم، حیثیت تقییدی متعلق تکلیف نمی‌تواند باشد، بلکه حیثیت تعلیلی دارد؛ یعنی حیثش، حیث شرط در امتثال است؛ بگویید شرط در قدرت بر فعل است نه شرط خود تکلیف. خلاصه اینکه علم، قید متعلق نیست؛ پس نهی از شرب خمر و نهی از فعل ما، متعلق به فعل معلوم کونه متعنونا بهذا العنوان نیست بلکه نهی به ذات الفعل خورده است.

اشکال سوم ما این است که این در فرمایشات مرحوم نائینی آمده بود که اراده و اختیار تحت تکلیف رفته است اما گفتیم اراده و اختیار تحت تکلیف نرفته اصلاً. یعنی تکلیف به فعل مراد نمی‌خورد تا گفته شود فعل مراد لا یكون مراداً الا اذا كان معلوماً. به عبارت دیگر نهی از شرب خمر روی شرب الخمری که شرب الخمر ارادی باشد نخورده است که ارادی و اختیاری بودن قید در نهی باشد؛ بلکه نهی به خود شرب الخمر می‌خورد؛ اینکه اختیاری باشد یا نباشد، علت صدور و امتثال این فعل است؛ اگر مکلف بخواهد این فعل را امتثال کند، باید ارادی باشد تا امتثال کند یعنی اراده در سلسله علل فعل است نه قید متعلق تکلیفی که مولا به طرف مکلف موجه می‌کند؛ بلکه در سلسله علل فعل است و سلسله علل فعل از خود تکلیف متأخرند. به عبارت دیگر

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازالام [= نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. سورة مائده: ۹۰.

اینطور بگوییم که به شکلی اشکال بر استاد شهید هم می‌شود که خطا و عدم خطای مکلف در سلسله علل تکلیف نمی‌توانند وارد شود؛ اینکه مکلف خطا می‌کند یا خطا نمی‌کند؛ اینکه مکلف می‌تواند مطابق با واقع بیاورد یا مطابق با واقع نمی‌آورد، ربطی به تکلیف ندارد و این متأخر از تکلیف است؛ اول باید تکلیف شکل بگیرد و بعد که تکلیف شکل گرفت، حال که مکلف می‌خواهد این تکلیف را امتثال کند یا خطا می‌کند و یا خطا نمی‌کند. این علم و اراده هر دو مربوط به فعل مکلفند؛ نه از قیود متعلق تکلیف مولا یا به عبارت دیگر متأخر از تکلیف مولا هستند و اصلاً نمی‌توانند در تکلیف مولا اخذ شوند؛ اول تکلیف شکل می‌گیرد و بعد مسأله خطا و عدم خطا پیش می‌آید لذا اینکه استاد فرمودند که اگر متعلق تکلیف، متعلق بود که مکلف در ایجاد آن موضوع تکلیف در همه جا خطا می‌کند، دیگر تکلیف ساقط است؛ این حرف را قبول نداریم. اگر مکلف در تمام افراد متعلق تکلیف نیز خطا کند، تکلیف ساقط نمی‌شود؛ زیرا این خطا یا عدم خطا، و مطابقت با واقع یا عدم مطابقت با واقع از صفات فعل مکلفند و متأخر از رتبه تکلیف و لذا دخلی در تکلیف مولا ندارند.